

صورت‌بندی تولید نیمه‌فئودالی کشاورزی در هندوستان



نوشته‌ی گورو پاراساد کار | ترجمه‌ای از زنجیره



ترجمه انگلیسی این اثر را، ایپسیتا سامانت انجام داده است و در مقاله «بهاراتیا کریسژاد سامانتا آنتریک چاریترا»، در شماره دوم نشریه آنیک منتشر کرده است. ترجمه فارسی این اثر به تاریخ سوم خرداد ۱۴۰۳، در کانال تلگرامی زنجیره منتشر گردیده است.

بیش از ۲۵۰۰۰۰ مورد خودکشی کشاورزان هند در ۱۵ سال گذشته گزارش شده است. این پدیده از نیمه دهه ۱۹۹۰، یعنی از زمانی که سیاست نئولیبرالی به شکلی تهاجمی در هند به اجرا درآمد آغاز گردید؛ به طوری که کل جامعه هند را درگیر این مسئله نمود. بر اساس داده‌های موجود، می‌توان چنین نتیجه گرفت که علل این خودکشی‌ها تغییر در سیاست دولت، تهاجم سرمایه انحصاری در بخش کشاورزی، در کنار جهانی شدن و شرایط غیرقابل تحمل کشاورزان است. با این حال اما دولت هند، سیاست درهای باز را با تب و تاب زیادی دنبال می‌کند. تحت چنین شرایطی، تشریح مناسبات تولید اجتماعی در جامعه هند و به ویژه در کشاورزی هند اهمیت می‌یابد.

از نظر تاریخی، احزاب مختلف کمونیست، مناسبات تولید اجتماعی در هند را نیمه‌فئودالیتوصیف می‌کردند؛ گرچه همه آن‌ها معنای یکسانی برایش قائل نبودند. برای مثال، برخی گروه‌ها اصرار دارند که هند کشوری سرمایه‌دار و عقب‌مانده است که بقایای ناچیز فئودالی را در بطن خود نگه داشته؛ در حالی که برخی دیگر نیمه‌فئودالیسم را شیوه تولید نسبتاً دائمی در یک کشور توسعه‌نیافته تحت هژمونی امپریالیسم می‌دانند. گفتنی است که پس از نهضت ناکسالباری، حزب تازه تاسیس CPI (مارکسیست‌لنینیست) به وضوح بیان کرد که هند جامعه‌ای نیمه‌استعماری نیمه‌فئودالی بوده و انقلاب ارضی، محور انقلاب

دموکراتیک ناتمام در این کشور است. از آن پس، بخشی از روشنفکران نیز درگیر پژوهش در رابطه با مناسبات تولید اجتماعی در هند شدند و بحث‌های جالب توجهی میان آن‌ها درگرفت. به هر صورت، زمانی که کمونیست‌ها درگیر تحلیل مناسبات تولید اجتماعی می‌شوند، هدف یافتن استراتژی انقلاب اجتماعی، یعنی شناسایی طبقات مرتجع و مرفقی و طرح استراتژی سیاسی و نظامی برای سرنگونی مرتجع‌ترین طبقه یا طبقاتی است که مانع توسعه نیروی مولد و جامعه می‌شوند.

در این مورد که کشور ما، مناسبات تولیدی فئودالی را به‌همراه رسوخ مناسبات سرمایه‌دارانه در خود دارد، بحثی نیست. اما در مورد نقش مناسبات فئودالی موجود، نگرش‌های متفاوتی وجود دارد و همه آن‌ها را به‌طور کلی می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. روابط فئودالی در جامعه وجود دارد، اما یا از طریق توسعه سرمایه‌دارانه به صورت «طبیعی»، و یا از طریق نفوذ سرمایه‌امپریالیستی در حال زوال است. هنوز ممکن است برخی وظایف دمکراتیک ضدفئودالی در انقلاب اجتماعی وجود داشته باشد؛ اما در حال حاضر این امر عمده نیست.

۲. با نفوذ سرمایه‌امپریالیستی، تجاری‌سازی و اصلاحات مختلف از دوران استعمار (راج بریتانیا)، مناسبات فئودالی به مناسبات نیمه‌فئودالی مبدل شد و به موازات آن، مناسبات سرمایه‌داری دفرمه‌شده در برخی حوزه‌ها نیز به‌وجود آمد و سد راه توسعه سرمایه‌داری آزاد شد. از این رو از طریق توسعه طبیعی اقتصادی، به یک جامعه سرمایه‌داری مبدل نمی‌شود؛ بلکه تنها از طریق انقلاب دمکراتیک است که جامعه هند می‌تواند از شر این روابط تولید کهنه خلاص شود و گامی به‌پیش بردارد.

مسیر توسعه سرمایه‌داری در دوران پیشامپریالیستی

در جریان توسعه اجتماعی، در مرحله معینی، رابطه تولید فنودالی مانعی بر سر راه رشد بیشتر نیروهای تولیدی جامعه می‌شود. در این مرحله، در برخی از کشورهای اروپایی، بورژوازی هستی‌یافته در بطن فنودالیسم، رهبری شورش کارگران، کشاورزان و توده‌های زحمتکش علیه فنودالیسم را گردن گرفت. در نتیجه این قیام، طبقه سرمایه‌دار قدرت سیاسی را تسخیر کرد و رابطه تولید سرمایه‌داری به شیوه عمده تولید بدل شد. اما بعداً با افزایش مشارکت طبقه‌ای نوظهور (پرولتاریا) در انقلاب دموکراتیک به‌عنوان نیرویی مستقل، بورژوازی در کشورهای مختلف موضع رفرمیستی گرفت و حتی شروع به سازش با نیروهای فنودالی برای سرکوب مبارزات کارگری کرد. از اواسط قرن نوزدهم، بورژوازی اروپا شروع به سازش با فنودالیسم کرده و پتانسیل انقلابی خویش را از دست داد. از نظر تاریخی، بیرق انقلاب دموکراتیک از مرحله معینی از توسعه بورژوازی، به پرولتاریا سپرده شد. این سازش سیاسی سرمایه، در عرصه اقتصاد نیز پیامدهایی به بار آورد. برنامه ریشه‌کن کردن مالکیت فنودالی زمین و تثبیت حق تولیدکنندگان واقعی به جای آن، با اصلاحات از بالا جایگزین شد تا طبقه فنودال بتواند با سیستم در حال توسعه سازگار شود و اشکال مختلف ستم فنودالی را حفظ کند. در نتیجه، کشورهایمانند آلمان و روسیه که در آن‌ها توسعه بورژوایی با تأخیر رخ داد، برنامه رفرمیستی قوت بیشتری داشت. این فرآیند را عموماً «راه پروس» می‌نامند. اما باید به یاد داشته باشیم که «راه پروس» در نهایت می‌تواند در درجات مختلف، منجر به توسعه سرمایه‌داری در آن کشورها شود.

تبدیل سرمایه‌داری به امپریالیسم و روابط پیشاسرمایه‌داری

سرمایه‌داری، نظام حاکم دنیای امروز است. در اواخر قرن نوزدهم، سرمایه‌داری از دوران رقابت آزاد خود در کشورهای توسعه‌یافته، وارد مرحلهٔ انحصاری شد. لنین بر اساس برخی ویژگی‌ها، این مرحله از سرمایه‌داری را امپریالیسم می‌داند و معتقد است که سرمایه‌داری در سطح بین‌المللی وارد دورهٔ انحطاط و پوسیدگی شده است. میان ویژگی‌های مختلف این دوره، یکی از شاخص‌ترین ویژگی‌ها، صادرات سرمایهٔ مازاد، به کشورهای توسعه‌نیافته است. سرمایهٔ مازاد، سرمایهٔ فرآورده‌شده در کشورهای توسعه‌یافته است که نمی‌تواند مجدداً سرمایه‌گذاری سودآور را در مرزهای ملی بیابد. سرمایه‌گذاری بی‌وقفه در این کشورهای توسعه‌یافته، منجر به افزایش سرمایهٔ ثابت نسبت به سرمایهٔ متغیر و در نتیجه کاهش نرخ سود می‌شود. وجود سرمایهٔ مازاد به هیچ وجه رویدادی منفرد نیست؛ بلکه نتیجهٔ طبیعی توسعهٔ نیروهای مولد در مرزهای محدود مناسبات سرمایه‌داری است؛ اما به سبب توسعهٔ نامتوازن روابط تولید در سراسر جهان، این سرمایهٔ مازاد، فرصت سرمایه‌گذاری خود را در مناطق توسعه‌نیافتهٔ وسیعی می‌یابد که سرمایهٔ کمیاب، نیروی کار ارزان و مواد خام فراوان است. نیروهای امپریالیستی می‌توانند مواد خام، نیروی کار ارزان و منابع طبیعی مناطق توسعه‌نیافته را غارت کنند تا به «فوق سود» دست بیابند و با پروسهٔ کاهش نرخ سود مقابله کنند.

حال سوال مربوطه به شرح زیر است: این سرمایهٔ صادراتی به‌طور کلی در کشورهای توسعه‌نیافته چه نقشی دارد؟ آیا روابط فتودالی و نیمه‌فتودالی در آن کشورها را تضعیف می‌کند؟ بی‌شک درست است که از قرن هجدهم به بعد، مناسبات تولید فتودالی زوال یافته‌اند. بنابراین ممکن است وسوسه شویم و به این نتیجه برسیم که پروسهٔ زوال از طریق جذب سرمایه صادراتی از کشورهای توسعه‌یافته، شدت خواهد یافت. بدون قضاوت در مورد مناسبات کنکرت تولید جهانی در عصر امپریالیستی، این طرز تفکر، رویکرد درستی

نیست و ممکن است با واقعیت همخوانی نداشته باشد. اولاً، ما باید به خاطر داشته باشیم که سرمایه‌داری به‌عنوان سیستم جهانی در حال زوال بوده و نقشی ارتجاعی در پروسه کلی رشد نیروهای مولده ایفا می‌کند. در واقع تاریخ ثابت کرده است که حاکمان کشورهای امپریالیستی با ارتجاعی‌ترین نیروها در کشورهای توسعه‌نیافته همسو می‌شوند و از آن‌ها در سرکوب نیروی متری از جمله طبقه بورژوازی ملی حمایت می‌کنند. اگر چنین نبود، به‌طور کلی مناسبات سرمایه‌داری جهانی همچنان می‌توانست نقشی متری در توسعه کلی نیروهای تولیدی جهان ایفا کند. و این با توصیف لنین از امپریالیسم تناقض دارد. لنین بر اساس تحلیل عینی نقش اقتصادی و سیاسی، امپریالیسم را نه تنها در پایگاه خود، بلکه در چشم‌اندازی بین‌المللی، واپس‌گرا و ارتجاعی توصیف می‌کند. نمونه‌های متعددی در گذشته و همچنین در جهان امروز وجود دارد که سرمایه امپریالیستی با نیروهای ماقبل سرمایه‌داری برای مقاومت در برابر توسعه مستقل سرمایه‌داری در آن کشورها متحد می‌شود. سرمایه امپریالیستی به استخراج «فوق سود» از این کشورها ادامه می‌دهد و در نتیجه مانع از روند انباشت سرمایه ملی می‌شود. به این ترتیب، عقب ماندگی را تضمین کرده و منجر به تداوم صادرات سرمایه مازاد می‌شود.

نظام امپریالیستی و کشاورزی هند

هند به مدت دویست سال مستعمرهٔ بریتانیا باقی ماند. ما می‌دانیم که حاکمان بریتانیا مناسبات فئودالی را منحل نکردند، اما یک سیستم نئوفئودالی فوق‌استثمارگر را به انتخاب خود به وجود آوردند. از سوی دیگر آن‌ها به طرز وحشیانه‌های صنایع بومی در حال توسعهٔ آن زمان را نابود کردند. آن‌ها در حوزهٔ کشاورزی، محصولات تجاری ویژه‌ای را معرفی کرده و شروع به جمع‌آوری نقدی مالیات کردند. این امر تا حدودی منجر به کالایی‌شدن محصولات کشاورزی و سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی شد. تأثیر کلی آن، تبدیل نظام فئودالی به نظامی نیمه‌فئودالی بود. کسانی که می‌خواهند اقتصاد هند را درک کنند و خواهان گفتمانی سازنده هستند، موافقتند که هیچ اقدام مهمی توسط حاکمان پس از ۱۹۴۷ برای اطمینان از روندی که از طریق آن کشاورزی هند می‌تواند به سمت شیوهٔ تولید سرمایه‌داری حرکت کند، اتخاذ نشده بود. قانون‌الغای نظام اربابی و اصلاحات ارضی یک شکست کامل بود.

به هر حال، دو عاملی که از زمان سلطهٔ بریتانیا تاکنون مداوم جامعهٔ روستایی هند را متلاطم کرده‌اند، عبارتند از:

۱. جنبش ارضی انقلابی که انگیزهٔ اصلی آن، انجام کامل اصلاحات ارضی و در نتیجه تغییر روابط تولید موجود در کشاورزی است.
 ۲. اصلاحات گوناگونی که توسط نیروهای امپریالیستی دیکته شده‌اند.
- آگاهیم که جنبش انقلاب ارضی در «هند بریتانیا» مورد نفرت شدید بورژوازی بزرگ هند بود و با تمام وجود از سرکوب وحشیانهٔ چنین جنبش‌هایی توسط حاکمان بریتانیایی حمایت می‌کردند. همین طبقه پس از کسب قدرت در سال ۱۹۴۷ به هیچ‌وجه نگرش خود را نسبت به جنبش‌های ارضی انقلابی که به سیستم فئودالی و نیمه‌فئودالی در مناطق مختلف هند

ضربه می‌زد، تغییر نداد. همهٔ این جنبش‌ها، دهقانان فقیر و بی‌زمین را تا حد قابل توجهی برانگیختند؛ اما نتوانستند در تغییر کیفی مناسبات تولید توفیقی کسب کنند. از دیگر سو، دولت هند به حساب نیروهای امپریالیستی به‌طور مستمر اصلاحات مختلفی را به‌نفع سرمایهٔ انحصاری عمدتاً خارجی اجرا می‌کند و دو مورد زیر در رابطه با رویکرد دولت در بخش کشاورزی حائز اهمیت است:

۱. طرح انقلاب سبز در دههٔ ۹۰ قرن بیستم اتخاذ شد. این سیاستی بود که تقریباً به اجبار توسط سرمایهٔ انحصاری تحت رهبری ایالات متحده معرفی شد.
۲. اصلاحات زیرساختی در دورهٔ «گلوبالیزاسیون» دیکته‌شدهٔ بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول عمدتاً از دهه ۹۰ اتخاذ شد.

پس از اجرای انقلاب سبز، تغییراتی در کشاورزی هند به‌وجود آمد. ما شاهد کشت برخی محصولات خاص به‌صورت فله‌ای، زیرساخت‌های آبیاری مبتنی بر آبیاری زیرسطحی و مهیا شده توسط دولت، استفاده از فناوری توسعه‌یافته و استفاده در مقیاس وسیع از کود و آفت‌کش‌هایی بودیم که عمدتاً از ایالات متحده وارد می‌شد. اصلاحاتی که ابتدا در پنجاب اجرا شد، بعداً تا حدودی در مناطق دیگر نیز گسترش یافت. بر اساس این تغییرات، بخشی از روشنفکران از دهه هفتاد به بعد شروع به ادعای سرمایه‌دارانه‌شدن نظام کشاورزی هند کردند. از سوی دیگر، برخی روابط تولید کشاورزی را اساساً نیمه‌فئودالی می‌دیدند، البته با برخی اصلاحات سرمایه‌دارانهٔ پراکنده که از بالا اجرا می‌شد.

روی هم رفته می‌توان استدلال کرد که نظام امپریالیستی، متضمن انحطاط مناسبات تولید سرمایه‌داری است و از این رو با اقدامات اصلاحی خود، به تسهیل روابط تولیدی متری در هیچ بخشی از جهان کمک نمی‌کند. این مسئله، چارچوب منطقی بسیار قوی‌ای است؛ اگرچه این استدلال به‌خودی‌خود نمی‌تواند مشکل تعیین روابط تولید را در کشوری خاص حل کند. حتی در نظم جهانی امپریالیستی، بسته به عوامل مختلفی مانند مرتبهٔ مبارزهٔ طبقاتی

در یک کشور معین، ارتباط آن با مبارزه درون‌امپریالیستی، توازن قوا در آن مقطع خاص، نمی‌توان حداقل به لحاظ تنوریک، اصلاحات دموکراتیک به رهبری نیروی ملی غیر پرولتری را به عنوان یک استثنا رد کرد. بنابراین در یک کشور یا منطقه خاص، باید مناسبات طبقاتی را به صورت کنکرت تحلیل کنیم و بر اساس این تحلیل طبقاتی، باید مِتد تولیدی را تعیین کنیم. ما فکر می‌کنیم کشاورزی هند هنوز نیمه‌فئودالی باقی مانده است و برای درک این موضوع، ابتدا استدلال‌های ارائه شده برای نفی این ادعا را بررسی می‌کنیم.

استدلال‌هایی برای اثبات سرمایه‌دارانه بودن کشاورزی هند

برای اثبات این‌که رابطه سرمایه‌داری در کشاورزی هند برقرار شده است، گ. اومودت در سال ۱۹۸۱ موارد زیر را ادعا کرد:

۱. ۶۵ درصد از جمعیت روستایی، پرولتاریا بوده یا در پروسه تبدیل به آن هستند.
۲. سهم بزرگی از محصولات کشاورزی در بازار به فروش می‌رسد.
۳. این‌گونه به نظر می‌رسد که روند سرمایه‌گذاری در حال گسترش می‌باشد و با به‌کارگیری کودهای شیمیایی و آفت‌کش‌های صنعتی و امثال آن، جریان سریع‌تری به خود گرفته است.
۴. فناوری‌هایی که خریداری می‌شوند برای بهره‌کشی نیروی کار استفاده می‌شوند.
۵. نظام اجاره‌نشینی، پیوسته رو به زوال است و در بقایای آن، شکل استثمار سرمایه‌دارانه غالب است.

اخیراً آمیت باسول و دیپانکار باسو در واپسین مقاله خود در هفته‌نامه اقتصادی سیاسی، به تاریخ ۹ آوریل ۲۰۱۱ نیز ادعای مشابهی داشته‌اند. در این بحث ما داده‌های ارائه شده در بخش ابتدایی مقاله مذکور را بازگو کرده‌ایم. (داده‌های ارائه شده در مقاله جنبه‌های اقتصاد هند، شماره ۴۶ مورخ ۲۰۰۸ که برگرفته از ستاد بررسی نمونه‌های ملی هستند).

هنگام تحلیل مناسبات تولید، باید گفته‌لنین را به یاد داشته باشیم که، تأکید زیاد بر مصرف سرمایه‌گذاری، توسعه تجارت و غیره به صورت انتزاعی نادرست است. همه این عوامل ممکن است نشانگر روابط تولیدی خاصی باشند؛ اما به خودی خود، این مناسبات را تعریف نمی‌کنند. در اقتصادسیاسی، هدف، کندوکاو و تعیین مناسبات اجتماعی میان توده‌های شرکت‌کننده در تولید است تا خود تولید. بدین سبب استفاده کمی از کودها، حشره‌کش‌ها،

بذرها و تجاری‌سازی محصولات نمی‌تواند عامل تعیین‌کننده باشد؛ عوامل تعیین‌کننده، روابط تولیدی است که از طریق آن، این موارد عملیاتی می‌شوند.

بر اساس داده‌ها ما نتایج زیر را ارائه می‌کنیم:

۱. مالکین ارضی با اخراج کشاورزان مستأجر، از فناوری‌های پیشرفته برای کشت‌وکار در مزارع استفاده می‌کنند.
۲. طبق داده‌های رسمی، نظام اجاره‌نشینی رو به افول است.
۳. زمین‌های کوچک کشاورزی و حاشیه‌ای غالب بوده و قطعه‌قطعه‌شدن اراضی رو به افزایش است.
۴. تعداد کشاورزان بدون زمین در حال افزایش است.

ارتباط میان زراعت مالکانه و صنایع هندوستان

از داده‌ها می‌توان چنین نتیجه گرفت که ۹.۵ درصد از خانوار، ۵۶.۶ درصد از کل اراضی کشاورزی را در اختیار دارند؛ در حالی که باقی، تنها ۴۳.۴ درصد از اراضی را در اختیار دارند. واضح است که مالکان، بخش بزرگی از اراضی را تاکنون در اختیار داشته‌اند. اما از سال ۱۹۵۵ پس از تصویب قانون الغای نظام اربابی، بسیاری از مالکان، کشاورزان مستأجر را از زمین خود بیرون رانده و تا حدودی سرمایه‌گذاری برای بهره‌برداری از اراضی خود را آغاز کردند. به‌لحاظ تاریخی، نمی‌توان امکان توسعه مناسبات سرمایه‌دارانه را در این روند منکر شد. اما همچنین نمی‌توان نتیجه گرفت که این پروسه قطعاً به مناسبات سرمایه‌داری منجر خواهد شد.

کارل مارکس به‌شخصه این نوع توسعه را واکاویده و به‌این نتیجه رسیده بود که در غیاب تحرک سرمایه‌دارانه و فقدان بینش سرمایه‌دارانه از سوی مالکان، تفاوت بین رانت (اعم از مطلق و تفضیلی) و سود که در شرایط معمول یکی از ویژگی‌های متمایز بازار سرمایه‌داری است، محقق نمی‌گردد (یا به فعل در نمی‌آید).

در ظاهر، ممکن است سرمایه‌دارانه به نظر برسد، اما کل نیروی کار مازاد، به رانت ارضی تبدیل می‌شود و حد این رانت در واقع با عملکرد بازار سرمایه‌داری محدود نمی‌شود. لذا این مازاد ارزش اضافی نظام سرمایه‌داری نبوده، بلکه رانت فنودالی بر اساس رابطه تولیدی مالک و تولیدکننده باقی می‌ماند. اساس این استثمار نه سرمایه بلکه مالکیت فنودالی بر زمین است. دو مورد زیر، شرط لازم برای توسعه سرمایه‌داری در کشاورزی است.

۱. کشاورزان سلب مالکیت شده باید به پرولتاریای کشاورزی بدل شوند.
۲. مازاد سرمایه‌گذاری مجدد که از طریق آن افزایش تولید مجدد امکان پذیر می‌شود.

در کشورهایی که سرمایه‌داری، چه از طریق تحولات انقلابی، چه اصلاحات توسط نخبگان حاکم حامی سرمایه‌داری استقرار یافته بود، نیروی محرکه‌شان از توسعه کیفی صنعت ناشی می‌شود. این مسئله، قدرت تولیدی جامعه را در کل توسعه می‌دهد و در نتیجه می‌تواند نیروی کار مازاد کشاورزی را جذب کند و به‌علاوه قدرت خرید کلی را افزایش دهد. اما برای هند، این دو شرط اساساً به دلیل نبود چنین توسعه بومی صنعتی‌ای، وجود نداشت.

از نظر تاریخی، استعمارگران پتانسیل توسعه صنعتی در هند را از بین بردند. حکومت استعماری در اواخر سلطه خود، صنایعی را به‌وسیله دخالت مستقیم یا غیرمستقیم سرمایه امپریالیستی پدید آورد، که طبیعتاً ماهیت انحصاری داشتند. فناوری وارداتی هیچ ارتباط ارگانیکی با روند توسعه بومی منطقه نداشت. هدف خدمت به سرمایه امپریالیستی از طریق استخراج «فوق سود» بود. از این رو، نه تنها اشتغال زدایی نکرد، بلکه تولید صنعتی در مقیاس کوچک بومی را نیز نابود کرد و در نتیجه فشار زیادی بر کشاورزی وارد نمود. در این زمینه باید به این نکته اشاره کرد که حتی امروزه نیز، صنایع انحصاری تنها ۲ درصد از کل اشتغال را به خود اختصاص داده‌اند. بخش غیر رسمی، اگرچه زمینه اشتغال تعداد زیادی از مردم را فراهم می‌آورد، اما مستمراً از جانب تسهیلات مختلف دولت، مانند وام‌های بانکی، مورد تبعیض قرار می‌گیرند و از این رو این بخش‌ها مجبورند در وضعیت تولید کالایی ساده، بدون هیچ افقی برای پیشرفت باقی بمانند. در غیاب هرگونه جایگزینی، کشاورزان سلب مالکیت شده به‌جای تبدیل شدن به پرولتاریای صنعتی یا کشاورزی، به کشاورز فقیر تبدیل می‌شوند. طبیعتاً آن‌ها به جای شرکت در جنبش طبقه کارگر، رؤیای داشتن قطعه زمینی را در ذهن می‌پرورند. تعداد کشاورزان فقیر شرایط مساعدی برای استخدام کارگران مزدبگیر اما مقید را فراهم می‌کند و از نظر تاریخی سیستم کاست موجود، خاص هند، این پروسه را تشدید می‌کند. باز هم مازادی که از طریق اشتغال این کارگران مقید کشاورزی ایجاد می‌شود، توسط مالکان تصاحب می‌شود و بیشتر در بخش‌های غیرمولد ربوی و بازرگانی

جریان می‌یابد؛ زیرا این بخش‌ها در شرایط کنونی سودآورترین نهادها هستند. به این ترتیب به سدی بر سر راه پروسهٔ مازاد سرمایه‌گذاری مجدد برای افزایش بازتولید تبدیل می‌شوند. اطلاعات قابل توجه دیگری که باید به آن اشاره کرد عبارت‌اند از آن‌که در هند، بزرگی مزارع تنها به لحاظ وسعت است، و به معنای کشاورزی با استفاده از تقسیم اجتماعی منضبط کار و فناوری پیشرفته نیست. میزان تولید در هر هکتار در مزرعهٔ بزرگ، کمتر از مزرعه کوچک است. بنابراین نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که مزرعهٔ بزرگ، نشانهٔ توسعهٔ سرمایه‌داری در کشاورزی هند است. هیچ پروسهٔ انباشت و تراکم سرمایه‌ای وجود ندارد که طی آن تراکم زمین بتواند از طریق مفلس ساختن کشاورزان کوچک و تبدیل آن‌ها به کارگران کشاورزی به‌واسطهٔ کارکرد بازار رخ دهد. از نظر تاریخی، از طریق چنین فرآیندی، کار انفرادی نیز اجتماعی، و باعث توسعهٔ بیشتر نیروی مولد می‌شود. چنین روندی به‌وضوح در هند وجود ندارد.

اراضی کوچک، کارِ مزدی و مناسبات سرمایه‌داری

بر اساس داده‌های ستاد بررسی نمونه‌های ملی، ۱۱.۷ درصد از جمعیت روستایی در سال ۱۹۶۲-۱۹۶۱ بدون زمین بودند و در سال ۲۰۰۲-۲۰۰۳ این رقم به ۱۰ درصد رسید. در این جا آن‌هایی که زمین‌شان زیر ۰/۰۵ جریب است، بی‌زمین در نظر گرفته می‌شوند. و اگر بی‌زمینی را با مقدار کمتر از یک جریب اندازه‌گیری کنیم، ارقام مربوطه به ترتیب ۴۴ و ۶۲ درصد در سال‌های ۱۹۶۱-۱۹۶۲ و ۲۰۰۲-۲۰۰۳ است. مجدداً تعداد کشاورزان خرده‌پایی که زیر ۲/۵ جریب زمین دارند و جمعیت روستایی بدون زمین در مجموع از ۶۶ درصد در سال ۱۹۶۱ به ۸۰ درصد در سال ۲۰۰۳ افزایش می‌یابد.

از سوی دیگر، تعداد مالکان و کشاورزان بزرگی که زمین‌های‌شان بیش از ۱۰ جریب است، از ۱۲ درصد در سال ۱۹۶۱ به ۳/۶ درصد در سال ۲۰۰۳-۲۰۰۲ کاهش یافته است. از نظر مالکیت زمین، مشاهده می‌شود که مالکان و کشاورزان بزرگ، مقدار قابل توجهی از اراضی خود را از دست داده‌اند؛ کشاورزان متوسط، اندکی، کشاورزان کوچک سود قابل توجهی داشته و کشاورزان خرده‌پا نیز به برخی از آن‌ها دست یافته‌اند. از نظر مالکیت زمین، مشاهده می‌شود که مالکان و کشاورزان بزرگ، مقدار قابل توجهی از زمین‌ها را از دست داده‌اند، در حالی که کشاورزان متوسط، اندکی، کشاورزان کوچک به میزان قابل توجهی، و کشاورزان خرده‌پا نیز تا حدودی نفع برده‌اند.

در حال حاضر، ۹۶ درصد از جمعیت روستایی را کشاورزان بی‌زمین، خرده‌پا، کوچک و متوسط تشکیل می‌دهند. داده‌های اخیر نشان می‌دهد که آن‌ها در موقعیتی برای انباشت سرمایه، و حتی در طول سال، قادر به تأمین خانوار از طریق درآمد حاصل از کشاورزی نیستند. در نتیجه نه تنها کشاورزان بدون زمین، خرده‌پا یا کوچک، مجبور به کار در مزارع دیگران هستند، حتی کشاورزان متوسط نیز باید همین کار را انجام دهند. از سوی دیگر نیز

مشاهده می‌شود کشاورزان کوچک و خرده‌پا، در زمان خاصی از سال نیروی کار اجیر شده را برای کشت به کار می‌گیرند. از این توصیفات، باسول و باسو به این نتیجه رسیده‌اند که در بخش کشاورزی، است شمار نیروی کار مزدی مشخصه اصلی استخراج مازاد از تولیدکننده مستقیم است و این نشان‌گر خصلت سرمایه‌دارانه کشاورزی در هند است.

با این وجود، چنین کلی‌گرایی‌ای در رابطه با استخدام نیروی کار مزدی، اغراق آمیز است؛ زیرا تحقیقات اخیر ستاد بررسی نمونه‌های ملی نشان داده است که درصد نیروی کار مزدی شاغل نسبت به کل نیروی کار کشاورزی، کاهش یافته و نیروی کار خانوار به نسبت افزایش یافته است. در حال حاضر درصد کل نیروی کار خانوار به کل نیروی کار کشاورزی حدود $2/64$ درصد است که بیشتر از سال ۱۹۸۳ است. به نظر می‌رسد دلیل این امر به سبب کاهش هزینه‌ها باشد؛ زیرا عملکرد بازار از نظر خروجی‌ها و نهاده‌های کشاورزی به شدت بر خلاف منافع کشاورزان است. حال سوال این است که، اگر معیشت اکثر جمعیت روستایی به کار مزدی بستگی دارد، پس طبقات سرمایه‌داری که ارزش اضافی ایجاد شده در تولید را تصاحب می‌کنند کجا هستند؟ چگونه این ارزش اضافی را برای پروسه بازتولید گسترده، سرمایه‌گذاری می‌شود؟ باسول و باسو سعی نکرده‌اند به این پرسش‌های تعیین‌کننده پاسخ دهند، اگرچه خصایل اصلی مناسبات تولیدی را می‌توان از پاسخ این پرسش‌ها یافت.

طبقاتی که مازاد را تصاحب می‌کنند

بخشی از مازاد توسط مالکان و کشاورزان بزرگی که زمین‌های بزرگ‌تر از ۱۰ جریب دارند تصاحب می‌شود. با این حال، تنها بخش کوچکی از این مازاد مورد سرمایه‌گذاری مجدد قرار می‌گیرد. به‌طور متوسط تنها ۵/۱۰ درصد از مازاد در بخش تولید سرمایه‌گذاری می‌شود. اگرچه، در ناحیه پنجاب، سرمایه‌گذاری مجدد در تولید نسبتاً بالاتر بوده و حدود ۲۳ درصد است؛ با این حال هنوز با الگوی تولید سرمایه‌دارانه سازگاری ندارد.

در بحث پیشین مشاهده کردیم که چگونه مزارع کوچک در کشاورزی هند غالب هستند و چگونه کشاورزان این بخش در طول سال حتی قادر به تأمین خانواده خود با درآمد حاصل از کار در مزارع خویش نیستند. علاوه بر این، قیمت نهاده‌های کشاورزی پیوسته در حال افزایش بوده و در عین حال شاهد کاهش سرمایه‌گذاری و سوبسیدهای دولتی بنا بر فرمایشات نیروهای امپریالیستی هستیم. اخیراً نیز دریافت وام بانکی برای کشاورزان کوچک و خرده‌پا بسیار دشوار شده است. از سوی دیگر در طول تاریخ، رباخواران به‌همراه تاجران محصولات کشاورزی که با تحمیل نرخ بهره‌های گزاف یا اجبار به فروش محصولات کشاورزی به قیمت بسیار پایین، ارائه وام‌های معیشتی و وام‌های تولید، شرایط طاقت‌فرسایی ایجاد کرده‌اند. در نتیجه نوسانات فصلی قیمت‌ها به «روالی عادی» بدل شده و این موضوع به ضرر کشاورزان عمل می‌کند.

بنابراین واضح است که مازاد تولید شده توسط کشاورزان خرده‌پا، کوچک و متوسط، نزد آن‌ها باقی نمی‌ماند و توسط وام‌دهندگان و دلالان محصولات کشاورزی از طریق فرآیند فوق‌الذکر تصاحب می‌شود. سرمایه‌گذاری مجدد این مازاد، در بخش تولیدی همچنان ناچیز است؛ زیرا رباخواری و دلّالی محصولات کشاورزی، همچنان سوداگری پرمفعتی در کلیت مناسبات طبقاتی روستایی است. برای حفظ این نوع رابطه تولیدی، سرمایه تجاری

به جای سازماندهی تولید به روش سرمایه‌دارانه، بر محصول تولیدی چنگ می‌زند. در نتیجه کل عملیات کشاورزان کوچک را همچنان در حد تولید خرد ننگه می‌دارد. بدون ایجاد کنترل بر نیروی جلوی پرولتریزه شدن، آن را گرفته و از سوی دیگر با سد کردن راه انباشت سرمایه توسط تولیدکننده، جلوی بورژوا شدن این قشر را گرفته، و مازاد تولید شده را به نفع خویش بالا می‌کشد. بنابراین اگر شیوه تولید، سرمایه‌دارانه بود، پروسه‌ای عکس آن چه توضیح داده شد رخ می‌داد؛ یعنی سرمایه‌تولیدی، کنترل خود را بر سرمایه‌های تجاری و ربوی اعمال می‌کرد و به تدریج ربا از بین می‌رفت.

حالا به بررسی برخی از داده‌ها می‌پردازیم. به طور متوسط تنها ۲۵ درصد از مخارج خانوار از طریق درآمد حاصل از کار کشاورزی تأمین می‌شود. کار کشاورزی، دستمزد، فعالیت‌های دیگر، دامداری و تجارت غیر کشاورزی، به طور متوسط تنها ۲۱۱۵ روپیه برای یک خانوار کشاورز فراهم می‌کند. از سوی دیگر، هزینه ماهانه یک خانوار متوسط ۲۷۷۰ روپیه است. که در آن سرانه هزینه روزانه تنها برابر با ۱۷ روپیه در نظر گرفته شده است.

بر اساس داده‌های ستاد بررسی نمونه ملی، می‌توان مشاهده کرد که ۴۹ درصد از خانوارهای کشاورزان کشور، گرفتار بدهی هستند؛ اگرچه این اوضاع در سراسر ایالت‌ها یکسان نیست. آندرا پرادش، پنجاب، کرالا، و تامیل نادو از این نظر امتیاز بالاتری دارند. اکنون به میزان پولی که برای بازپرداخت بدهی‌ها صرف می‌شود نگاهی بیاندازیم. بر اساس داده‌ها ۱۲۵ میلیارد و ۸۵۰ میلیون روپیه، میزان متوسط بدهی یک خانوار است که ۳۰/۵ درصد آن، از وام دهندگان و دلالتان محصولات کشاورزی و مابقی از منابع مختلف از جمله موسسات و بنگاه‌ها است. کل بدهی کشاورزان ۱/۱۲۰ هزار میلیارد روپیه است. نرخ بهره مؤسسات بین ۱۲-۱۵ درصد و ۲۰-۱۵ درصد متغیر است. در مورد ۴۰ درصد از ارائه‌دهندگان وام که به مؤسسات و بنگاه‌های دولتی وابسته نیستند، نرخ بهره بیشتر از ۳۰ درصد است. مطمئناً ما

متوسط نرخ بهره را بدون مجادله ۲۴ درصد در نظر می‌گیریم و بنابراین کل هزینه برای بازپرداخت بدهی ۲۰۰ میلیارد روپیه است.

اما با توجه به مقاله «جنبه‌های اقتصاد هند، شماره ۴۶» این محاسبات کافی نیستند. بر اساس داده‌های ستاد بررسی نمونه ملی، ما می‌توانیم ببینیم که اکثر کشاورزان نمی‌توانند مخارج یک سال را از طریق درآمد حاصل از کشاورزی تأمین کنند و در مقابل میزان بسیار ناچیزی وام از مؤسسات دولتی دریافت می‌کنند. توضیح این‌که هزینه‌های کلی در بخش کشاورزی بر چه اساس تأمین می‌شود، از داده‌های ستاد بررسی نمونه‌های ملی دشوار است. این به وضوح نشان می‌دهد که وام‌های غیر دولتی بسیار بالاتر خواهند بود. اگر بدهی غیر دولتی را دو برابر بدهی دولتی فرض کنیم، در سال ۲۰۰۶، کل بدهی کشاورزی به ۱/۹۵ هزار میلیارد روپیه می‌رسد و اگر متوسط نرخ بهره ۲۱ درصد در نظر گرفته شود، کل سودی که توسط کشاورزان پرداخت می‌شود، ۴۱۰ میلیارد روپیه است. در سال ۲۰۰۲-۲۰۰۳، کل سرمایه‌گذاری بالغ بر ۳۳۵ میلیارد و ۸۰ میلیون روپیه و سرمایه‌گذاری خالص فقط ۷۷ میلیارد و ۸۴۰ میلیون روپیه بوده است. همه این‌ها نشان می‌دهد که چگونه حجم عظیم مازاد کشاورزی توسط وام‌دهندگان و دلالتان تصاحب شده و مانع از انباشت سرمایه در بخش تولیدی می‌شوند. بنابراین با وجود چنین شبکه پیچیده‌ای از چپاول نیمه فتودالی، به‌رغم استفاده از فناوری پیشرفته و بذرها و پرمحصول، شرایط بازتولید گسترده منقطع می‌شود و تولید در اصل در محدوده تولید کالایی ساده باقی می‌ماند. در نتیجه روند توسعه سرمایه‌داری از پایین، در کشاورزی هند وجود ندارد یا بسیار ضعیف است.

نوسانات فصلی قیمت محصولات، حاصل رابطه تولید پیش‌سرمایه‌داری

عده‌ای هستند که با نشان دادن رونق بازار محصولات کشاورزی، سعی در اثبات سرمایه‌دارانه بودن کشاورزی هند دارند. اما باید به یاد داشته باشیم که از زمان استعمار بریتانیا، کشاورزان مجبور به کشت و کار برای بازار شده‌اند؛ اما در این فرآیند نه می‌توانند سرمایه‌ای انباشته کنند و نه می‌توانند بخش کشاورزی را ترک کنند.

نوسانات فصلی قیمت محصولات، پدیده‌ای عمومی در بازار کشاورزی هند است؛ اما بسیاری هستند که آن را قانون کلی بازار بر اساس تعادل بین عرضه و تقاضا می‌دانند. آن‌ها علی‌القاعده به خود زحمت نمی‌دهند فکر کنند که این نوسان ممکن است عمیقاً با مناسبات تولید اجتماعی رایج مرتبط باشد. به هیچ وجه نباید به سادگی استنتاج نمود که برداشت محصولات و افزایش عرضه، به کاهش قیمت‌ها منتج می‌گردد. این با قانون قیمت و ارزش در بازار سرمایه سازگار نیست. مارکس نشان داد که بسته به ماهیت‌ها یا شیوه‌های متفاوت تولید در بخش‌های مختلف مانند تفاوت بین ترکیبات ارگانیک سرمایه، مدت زمان تولید و غیره، ارزش بازار با قیمت مطابقت ندارد بلکه با قیمت تولید مطابقت دارد و به دلیل ماهیت خاص تولید کشاورزی (وجود رانت تفضیلی و مطلق به سبب مالکیت انحصاری زمین)، قیمت محصولات کشاورزی در بازار ممکن است با ارزشی که عموماً بالاتر از قیمت تولید است مطابقت داشته باشد. نه تنها این، بلکه حتی در پنجاب، قیمت گندم در فصل برداشت تفاوت چندانی ندارد. تحت سلطه روابط فئودالی، بازار به گونه‌ای توسعه یافته است که تولیدکنندگان کنترلی بر آن ندارند.

از دوران استعمار بریتانیا تا کنون، تغییرات فصلی تأثیر مستقیمی بر قیمت محصولات داشته است. معروف است که مدل نظام اربابی که توسط انگلیس به اجرا گذاشته شد و جمع‌آوری اجاره زمین به صورت نقدی، سیستم رباخواری را تقویت کرده بود. شرایط وام دهی ربا

خاوران به گونه‌ای است که کشاورزان مجبور می‌شوند محصول را پس از رسیدن، بفروشند. و تاجران محصولات کشاورزی و وام‌دهندگان از این موقعیت استفاده می‌کنند. ممکن است تغییرات زیادی در کشاورزی هند تا کنون رخ داده باشد، اما این پدیده همچنان عمومیت دارد. در حال حاضر، تاجران بذر، آفت‌کش‌ها و ادوات کشاورزی جایگزین وام‌دهندگان و تاجر محصولات کشاورزی در برخی مناطق شده‌اند. در این زمینه باید اشاره کنیم که «سوبهارا کتان باسو» در مقاله خود در مجله «تفکر مارکسیستی» در سال ۲۰۱۰، به طرز حیرت‌آوری نقش دلالت‌نویسی را که در بالا ذکر شد، به‌عنوان اشکال پیش‌سرمایه‌داری رد کرده است؛ فقط به این دلیل که آن‌ها تاجران تکنولوژی‌های پیشرفته هستند! اما سوال این است که آیا تجارت این فناوری‌های پیشرفته به‌خودی‌خود زمینه بازتولید گسترده کشاورزی را برآورده می‌کند؟ او احتمالاً فراموش می‌کند که ما در تلاش هستیم تا نقش اقتصادی آن‌ها را به‌عنوان طبقه‌ای در کشاورزی ارزیابی کنیم. اما عدم درک او از روابط تولید، زمانی آشکار می‌شود که حتی وام‌معیشتی را به‌عنوان نشانه‌ای از خصوصیت پیش‌سرمایه‌داری رد می‌کند.

افزایش تجاری سازی و رباخواری

باید به یاد داشته باشیم که بدهکاری کشاورزان و سیستم رِبوی، از دیرباز بر سناریوی کشاورزی هند مسلط بوده است. سوالی که به درستی مطرح می شود این است که؛ چرا کشاورزان زیادی در ۱۵ سال گذشته خودکشی کرده اند؟ در واقع این امر عمیقاً با تجاری سازی کشاورزی تحت سیاست های اقتصادی نئولیبرال و مناسبات تولیدی رایج در مناطق روستایی مرتبط است. باید توجه داشته باشیم که بدهی هنگفت کشاورزان با میزان توسعه تولیدات کشاورزی ارتباطی ندارد؛ بلکه خودکشی در مناطقی که تجاری سازی گسترده تر است، شایع تر است. ما می توانیم خودکشی را در پنجاب، هاریانا و مناطق توسعه نیافته ای مانند ماهاراشترا و کارناتاکا مشاهده کنیم. بنابراین نفوذ روزافزون سرمایه امپریالیستی بر ضد عملکرد وام دهندگان و تاجران محصولات نبوده، بلکه مکمل یکدیگر یورش واحدی را علیه کشاورزان به انجام رساندند.

حال موضع دولت را در قبال رواج رباخواری بررسی می کنیم. اولاً، در عصر لیبرالیسم، سرمایه گذاری دولتی و وام های دولتی به شدت کاهش یافته است که این امر مشوق فعالیت بیشتر وام دهندگان خصوصی شده است. در سال ۲۰۰۷، به سبب خودکشی تعداد زیادی از کشاورزان، کمیته ویژه ای تحت عنوان S.C. Gupta برای بررسی وضعیت بدهی روستایی تشکیل شد. گزارشی که توسط این کمیته به بانک مرکزی هند ارائه می شود، ضمن پیشنهاد حفظ همکاری وام دهندگان غیر دولتی روستایی با بانک، توصیه می کند که «به بانک نباید مسئولیت بیشتری داده شود زیرا این امر باعث عدم رضایت وام دهندگان خصوصی می شود». بنابراین انگیزه دولت نه از بین بردن نظام ربوی، بلکه نوسازی این مؤلفه از طریق پیوند آن با بانک هاست تا با استفاده از شبکه پیچیده و ژرف آن، بانک های خارجی در همکاری با بانک های ملی به سودی گزاف دست یابند.

مداخله سرمایه‌مشارکتی و روابط نیمه‌فئودالی

در کوران اصلاحات نئولیبرال، کشور شاهد مداخله سرمایه‌مشارکتی^۲ ملی و بین‌المللی در بخش کشاورزی بود و با اجرای برنامه انقلاب سبز دوم، مناطق شرقی کشور نیز شاهد نفوذ گسترده آن خواهند بود. اما آیا این نقطه نظر صحیح است که این امر به رهایی از وضعیت اسفبار کشاورزی کمک می‌کند؟ آیا این امر محرک فرآیند انباشت سرمایه در کشاورزی و پرولتریزه شدن کشاورزان بی‌زمین از طریق سرمایه‌گذاری مجدد مازاد خواهد شد؟ اما هدف و مقصود این سرمایه‌مشارکتی چیست؟ به موارد ذیل توجه نمایید:

۱. با حفظ مسئولیت تولیدی که بر عهده کشاورزان است، زراعت را قراردادی می‌کنند. از این طریق آن‌ها عرضه بذر، ابزار، انتخاب محصولات، تجاری‌سازی و غیره را به کنترل خود در می‌آورند.
۲. مؤسسات بزرگ بذر، بذره‌ای اصلاح شده را تهیه کرده و در نتیجه سلطه انحصاری خود بر بذر تضمین می‌کنند.
۳. سرمایه انحصاری بزرگی مانند وال‌مارت می‌تواند تجارت خرده‌فروشی و عمده‌فروشی را کنترل کند.
۴. با تمام این مقاصد عنوان شده، آن‌ها رشته کشاورزی، تحقیقات، فرآوری مواد غذایی و آبیاری را کنترل می‌کنند و از این طریق قشر تحصیل کرده‌ای را پرورش می‌دهند که در جهت تداوم این کنترل تلاش خواهد کرد.

^۲ سرمایه‌مشارکتی، در بورژوازی بوروکراتیک کمپرادور یا بورژوازی امپریالیستی متجلی می‌شود. سرمایه‌کمپرادور و امپریالیستی [مشارکتی] در تباری با یک‌دیگر در جهت بهره‌برداری «فوق سود» از نیمه مستعمرات فعالیت می‌کنند.

به علاوه باید توجه داشته باشیم که سرمایه‌های مشارکتی در مناطقی با زیرساخت‌های توسعه‌یافته نیز نفوذ می‌کند. از سوی دیگر، این نفوذ به هیچ وجه روابط نیمه‌فئودالی را از بین نمی‌برد، زیرا هیچ ارتباطی به اصلاحات ارضی یا تشدید روند پرولتریزه‌شدن کشاورزان فقیر ندارد. مهمتر از آن، بخش بزرگی از مازاد تولید به خارج از کشور راه می‌یابد. به لحاظ روابط تولید، نیروهای ارتجاعی در بخش کشاورزی با بخش چندملیتی متحد می‌شوند و در ازای نصیب شدن در از محقری از سود، استخراج گسترده «فوق سود» را برای سرمایه چندملیتی تضمین می‌کنند.

توسعه بخش خدمات، شاخص توسعه نیست.

اولاً باید توجه داشت که در دوران لیبرالیزاسیون هند، کیفیت اراضی و تولید محصولات غذایی رو به کاهش است. ما در گذشته در حیطه تولید روغن‌های خوراکی و سایر مواد غذایی خودکفا بودیم؛ حال اما به لطف لیبرالیزاسیون، باید آن‌ها را وارد کنیم. میانگین سلامت غذایی کشور کاهش یافته، سیستم توزیع عمومی مواد خوراکی عمدتاً از میان رفته و روند تهیه محصولات از تولیدکنندگان مستقیم توسط دولت به میزان قابل توجهی کاهش یافته است. با ادامه این جریان، سوء تغذیه به صورت روزافزونی در حال افزایش است.

از سوی دیگر، از سال ۱۹۸۳ تا ۲۰۰۴، سهم بخش کشاورزی در درآمد ناخالص ملی پیوسته کاهش یافته، و سهم صنایع اندکی افزایش. در مقابل، سهم بخش خدمات به قدری بالا بوده است که می‌توان آن را با کشورهای توسعه‌یافته مقایسه کرد. سهم آن در درآمد ناخالص ملی ۵۳ درصد و در تولید ناخالص داخلی ۴۳ درصد بوده است. منظور ما از بخش خدمات، بخش بازرگانی، هتل‌داری، حمل و نقل، صرافی، بیمه، املاک، خدمات اجتماعی و شخصی و غیره است. در واقع می‌توان این بخش را به دو قطب متضاد تقسیم‌بندی کرد. در یک قطب، صرافی، بیمه، تجارت املاک و خدمات مربوط به تجارت قرار دارد.

این بخش مجموعاً ۲ درصد از کل نیروی کار کشور را در خدمت دارد، اما سهم آن در درآمد ملی ۱۳/۵ درصد است که با برون‌سپاری خدمات و بازار ثروتمندان مرتبط است و هیچ ارتباطی با مردم عادی و معیشت آن‌ها ندارد. در قطب دیگر، میلیون‌ها نفر قرار دارند که نمی‌توانیم آن‌ها را به معنای دقیق کلمه شاغل بنامیم. آن‌ها به خرده‌فروشی، دستفروشی در قطار و خیابان‌ها، خدمات خانه (در خانه افراد مرفه)، به‌سختی شب و روز را سر می‌کنند. آیا می‌توان این «مشاغل» را جایگزین مناسبی برای کشاورزی نامید؟ در کشور عقب مانده‌ای

مانند کشور ما که ۷۷ درصد مردم روزانه زیر ۲۰ روپیه درآمد دارند، توسعه بخش خدمات، به معنای مصرف‌گرایی و فعالیت‌های انگلی قشر مرفه است.

بدون سرنگونی مناسبات تولیدی نیمه‌فئودالی، دموکراسی برقرار نخواهد شد

از نظر تاریخی این درست است که سرمایه‌امپریالیستی و بورژوازی بزرگ کمپرادور متحده، تحت هیچ شرایطی نقش متریقی در تغییر روابط تولید در کشورهای عقب مانده‌ای مانند ما ایفا نخواهد کرد. اصلاحات صوری آن‌ها اگر مناسبات نیمه‌فئودالی را به شکلی تضعیف کنند، آن را به شکل دیگری احیا می‌کنند. هند نیز از این قاعده مستثنی نیست. علاوه بر این، نظام کاست و آیین در هند از نظر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، جزئی از روابط نیمه‌فئودالی است. به‌ویژه در برخورد با خلق آدیواسی، دولت خود به‌مثابه یک ارباب فئودال از طریق شبکه پیچیده بوروکراسی عمل می‌کند. در کشور ما شروع هر پروژه بزرگ صنعتی، به معنای بیرون راندن قبایل و دیگر اقشار فرودست تحت ستم از سرزمین خود و سلب مالکیت از آن‌هاست و به این ترتیب تعداد کشاورزان مفلس فزونی می‌یابد. این روند در دوران لیبرالیزاسیون، بیش از پیش گسترده‌گی یافته است. در مجموع می‌توان گفت سرمایه بوروکراتیک کمپرادور انحصاری هند، در خدمت سرمایه‌امپریالیستی بین‌المللی عمل می‌کند و روابط نیمه‌فئودالی، شالوده اجتماعی این نظام را فراهم می‌کنند.

سیاست، بیان فشرده اقتصاد است.^۳ نیروهای دولتی با تمام قوا با هر جنبش انقلابی اصلاحات ارضی مبارزه می‌کنند. اخیراً نیز، مبارزات گوناگون برای حفظ منابع طبیعی (منابع آبی-جنگل-زمین) با معارضة دولت مواجه شده و اختناق حکومت از حمایت گسترده حاکمان امپریالیست تحت عنوان مبارزه علیه تروریسم برخوردار است. همزیستی میان سرمایه‌امپریالیستی، سرمایه بزرگ ملی و فئودالیسم آن، کاملاً عیان شده است. از این رو در

^۳ صدر مائو در رساله «درباره دموکراسی نوین» می‌نویسد: «یک فرهنگ معین، (که به‌مثابه شکل ایدئولوژیک در نظر گرفته می‌شود) بازتاب سیاست و اقتصاد یک جامعه معین است و این فرهنگ به‌نوبه خود، بر این سیاست و اقتصاد، تأثیر و نفوذ عظیمی می‌گذارد؛ اقتصاد زیر بنا را تشکیل می‌دهد، در حالی که سیاست، بیان فشرده اقتصاد است.

آینده‌ای نزدیک، توده‌ها در جریان مبارزه برای دموکراسی، هیچ ابهامی در شناسایی دشمنان دموکراسی نخواهند داشت.

منابع

۱. 'Adha samantatantra o bharater krishi orthaniti, by Ratan Khasnabish, Peoples Book Society, ۱۹۸۶.
۲. 'Bharater Adhasamantatantra o samrajyabadi lunthan' Radical Publications, ۲۰۰۷.
۳. Basole, A, and Basu, D (۲۰۱۱a) "Relation of Production and mode of surplus extraction in India: Part I - Agriculture", *Economic & Political Weekly*, Vol. XLVI, No ۱۴, pp ۴۱-۵۸.
۴. Basole, A, and Basu, D (۲۰۱۱b) "Relation of Production and mode of surplus extraction in India: Part II - Informal Industry", *Economic & Political Weekly*, Vol. XLVI, No ۱۵, pp ۶۳-۷۹.
۵. Omvedt, G. (۱۹۸۱) Capitalist Agriculture and Rural Classes in India, *Economic & Political Weekly*, Vol. XVI, No ۵۲
۶. "India's Runaway Growth", *Aspects of India's Economy* no. ۴۶, ۲۰۰۸.



ما را در تلگرام دنبال کنید: @zanjarehh